

از نیمه دوم قرن اخیر ، فلسفه مدرن و مکتب اصالت وجود و خرد باوری از طرف مکتب جدید به نام «ساختارگرایی» مورد پرسش قرار گرفت. این مکتب توسط فردیناند دو سوسور زیان‌شناس سویسی و لوی استروس مردم‌شناس فرانسوی مطرح گردید.

ساختارگرایی واکنشی در مقابل خرد استعلایی و ذهنیت مدرن است. ساختارگراها معتقدند که عاملی از ذهن مهم‌تر است که پیوسته مورد بی‌مهری قرار گرفته و آن ساختار زبان است. زبان از طرف اکثر فلاسفه پست مدرن مورد تأکید قرار گرفته چنانچه مارتین هایدگر (فیلسوف معاصر آلمانی) می‌گوید: «انسان در زبان زندگی می‌کند و همچون زبان است... هستی ما زبان گونه است و ما فقط در زبان زندگی می‌کنیم... حضور ما در این جهان به زبان وابسته است. برای ما در هر لحظه‌ای اموری چون زبان ، دلالت و معنی مطرح می‌شود. انسان و معنا در مکالمه زنده‌اند. انسان «مکالمه» است... فقط حرف زدن انسان را قادر می‌سازد که انسان باشد. انسان تا زمانی که حرف می‌زند انسان است... زبان نزدیک‌ترین همسایه انسان است.»

از نظر اندیشمندان ساختارگرا ، می‌باید ساختارهای ذهن بشری را مطالعه کنیم و این ساختارها بسیار مهم هستند. ساختار ذهن مبنایش زبان است. انسان به وسیله زبان با دنیای خارج مرتبط می‌شود هر ذهنیتی موکول به ساختار زبان است.

«لوی استروس ، زبان و ساختار آن را در فهم ماهیت ذهن آدمی سخت واجد اهمیت شمرد و گفت: تحلیل ساختارهای ژرف پدیده‌های فرهنگی به آدمی مدد می‌رساند تا ساخت و کار آن را بشناسد و از این رهگذر به رموز تحولات اجتماعی و فرهنگی واقف گردد.

به نظر او ساختارهای فرهنگی خود از انگاره‌های زبانی پیروی می‌کنند.

استروس ماهیت بشر ، رسالت بشر و آزادی بشر را که سارتر مطرح می‌کند و زیر سوال برد. از نظر استروس ، سارتر موجودی است پارسی با بینش پارسی ، استروس می‌گوید:

«ژان پل سارتر ذهنیت و شعو تکوین یافته در محیط‌های دانشگاهی پاریس را به کل بشریت در همه نقاط عالم و در سراسر تاریخ تعمیم داده و تعینات تاریخی را نادیده گرفته است. استروس به آمریکای جنوبی سفر کرد و ساختارهای ذهنی و زبانی قبایل بومی آمازون را مطالعه نمود. پس از بازگشت وی کتابی به نام ذهن وحشی به رشته تحریر درآورد. از نظر استروس ، ذهن بدوی دارای منطق خاص خودش است و قوی‌تر می‌باشد اگر به عقیده دکارت همه چیز آگاهانه شکل

معماری دیکانستراکشن¹

دکتر وحید قبادیان

دیکانستراکشن در فارسی به اسامی ساختارزدایی ، شالوده‌شکنی ، واسازی ، بنیان‌فکنی ، ساختار شکنی و بن‌فکنی ترجمه شده است. شاید این کثرت اسامی به دلیل آن باشد که دیکانستراکشن یک نگرش چند وجهی و چند معنایی به دال و مدلول و هر نوع متنی دارد. و شاید هم به دلیل آن است که هنوز ابهامات و سؤالات زیادی در مورد دیکانستراکشن در کشور ما وجود دارد. که رفع نشده یا پاسخ داده نشده است.

در حوزه معماری ، اشکال و طرح‌های مختلف دیکانستراکشن مدتی بیش از یک دهه است که در دانشکده‌های معماری و خصوصاً در پروژه‌های دیپلم دانشجویان معماری در ایران ارائه گردیده است. چند نمونه از ساختمان‌ها به این سبک نیز در تهران اجرا شده و احتمالاً نمونه‌های دیگری از آن نیز در آینده اجرا خواهد شد.

از آنجایی که مبانی معماری دیکانستراکشن مستقیماً از فلسفه دیکانستراکشن استخراج شده و به لحاظ آشناسنس نسبتاً اندک معماران با فلسفه این مکتب - جدای از اشکال ابهام‌برانگیز آن - ابتدا لازم است فلسفه دیکانستراکشن و مهم‌تر از آن ، زمینه‌های نظری این نحله فکری تبیین شود.

در نیمه اول قرن بیستم مهم‌ترین مکتبی که ادامه دهنده فلسفه مدرن محسوب می‌شد ، فلسفه اصالت وجود بود. ژان پل سارتر (1905 - 1980) فیلسوف فرانسوی پایه‌گذر این مکتب است. او خردگرایی مدرن را که توسط دکارت ، کانت و سایر بزرگان مدرن مطرح شده بود ، اساس فلسفه خود قرار داد.

سارتر معتقد به خرد استعلایی است. از نظر وی «فرد ماهیت خویش را شکل می‌دهد و نباید از این عامل در سیر شخصیت فرد غافل ماند... سارتر آزادی بی‌قید و شرط را از امکانات ذهن آدمی دانست. به نظر او آدمی آزاد است هرچه می‌خواهد اختیار کند و به همین جهت است که باید او را مسئول انتخاب‌های خود دانست.»

می‌گیرد، به نظر استروس، «ساختارهای فرهنگ، اساطیر و اجتماع آگاهانه نیست، همه آن‌ها در ساحت ناخودآگاه شکل می‌گیرد و مؤلفی ندارد.»

استروس استیلای سیصد ساله ذهن استعلایی را زیر سؤال برد. اگر از دوره دکارت، انسان موجودی است که خردورز؛ از نظر استروس، انسان موجودی است فرهنگی و ماهیت انسان در بستر فرهنگ شکل می‌گیرد. لذا جهت رهیافت با ماهیت بشر؛ باید زبان، فرهنگ و قومیت را مطالعه کنیم.

به طور کلی، «روش ساختارشناسی، یافتن و کشف قوانین فعالیت بشری در چارچوب فرهنگ است که با کردار و گفتار آغاز می‌شود. رفتار و کردار نوعی زیان است. به همین دلیل ساختارگراها، ساختارهای موجود در پدیده‌ها را استخراج می‌کنند.» چنانچه ژان پیاژه (1896 - 1980) روان‌شناس فرانسوی مطالعات وسیعی در مورد ساختارهای رشد ذهن کودک و شخصیت کودک انجام داد.

اگرچه مکتب ساختارگرایی فلسفه و جهان‌بینی مدرن را مورد شک و تردید قرار داد، ولی خود این مکتب نیز مورد سؤال و نقد فلاسفه پست مدرن و خصوصاً پسا ساختارگراها قرار گرفت.

چنانچه میشل فوکو که خود از بطن ساختارگراها ظهور نمود، در مورد مکتب فوق می‌گوید «کلیت بخشیدن به ساختارها ما را از مسایل عینی فرهنگ و جامعه غافل می‌کند. منطق آن‌ها، منطق خشکی است و به ما اجازه نمی‌دهد. به هویت‌ها در دوران‌های مختلف توجه کنیم.» لذا مکتب ساختارگرایی را می‌توان یک مکتب بینابین دو مکتب مدرن و پست مدرن تلقی نمود.

مکتب دیکانستراکشن که یکی از شاخه‌های مهم فلسفه پست مدرن محسوب می‌شود، نقدی به بینش ساختارگرایی و همچنین تفکر مدرن است. به مکتب دیکانستراکشن «پسا ساختارگرایی» هم می‌گویند، زیرا اکثر اندیشمندان این مکتب، پرورش یافته دوره ساختارگرایی هستند.

پسا ساختارگراها، منطق‌گرایی افراطی ساختاری و افراط ساختارگرایان در مورد ساختار را مورد پرسش قرار می‌دهند. پسا ساختارگراها معتقدند «اهمیت و پویایی زبان باید در سیلان و ناپایداری معنا جست‌وجوی گردد.»

«سوسور مدعی بود که دال و مدلول چنان با یکدیگر پیوند دارند که گویی دو روی یک سکه هستند.» ولی رولن بارت، فیلسوف پسا ساختارگرایی معاصر فرانسوی در رابطه با دال (دلالت‌کننده) و مدلول (دلالت‌شونده) معتقد است: «دال به مثابه همتا و همسفر دقیق مدلول نیست.»

مکتب فکری دیکانستراکشن توسط ژاک دریدا فیلسوف معاصر فرانسوی پایه‌گذاری شد. دریدا با ساختارگراها مخالف است و معتقد است که وقتی ما به دنبال ساختارها هستیم، از متغیرها غافل می‌مانیم، فرهنگ و شیوه‌های قومی هر لحظه تغییر می‌کند، پس روش ساختارگراها نمی‌تواند صحیح باشد.

شهود دریدا از سال 1967 یعنی زمانی که سه کتاب او منتشر شد، در مجامع روشنفکری و فلسفی غرب مطرح گردید. این سه کتاب عبارتند از: «گفتار و پدیدار»، «نوشتار و دیگر بودگی» و «نوشتارشناسی» در این کتاب‌ها هدف اصلی دریدا حمله به ساختارگرایی استروس و پدیدارشناسی هوسرل بود. از نظر دریدا فلسفه غرب دچار نوعی ورشکستگی است و در حال حاضر پویایی خودش را از دست داده است.

به عقیده دریدا، یک متن هرگز مفهوم واقعی خودش را آشکار نمی‌کند، زیرا مؤلف آن متن حضور ندارد و هر ناظر و یا هر کس که آن متن را قرائت کند، می‌تواند دریافتی متفاوت از قصد و هدف مؤلف داشته باشد. «نوشتار مانند فرزندی است که از زهدان مادر (نویسنده جدا شده. هر خواننده‌ای می‌تواند برداشت خود را داشته باشد.

از نظر دریدا، نوشتار ابزار خوبی برای انتقال مفاهیم نیست و یک متن هرگز دقیقاً همان مفاهیمی را ندارد که در ظاهر بیان می‌کند. متن به جای انتقال دهنده معنا، یک خالق است.

به همین دلیل در بینش دیکانستراکشن، ما در یک دنیای چند معنایی زندگی می‌کنیم. هرکس معنایی و استنباطی متفاوت با دیگران از پدیده‌های پیرامون خود قرائت می‌کند.

در اینجا باید عنوان شود که تعریف دقیق و مشخصی از دیکانستراکشن وجود ندارد زیرا هر تعریفی از دیکانستراکشن می‌تواند مغایر با خود دیکانستراکشن تفسیر و تأویل شود. ولی در اینجا چند نمونه از مباحثی که مشخصاً در رابطه با دیکانستراکشن عنوان شده ذکر می‌گردد.

حسینعلی نوذری، نویسنده و نظریه‌پرداز معاصر می‌نویسد «شالوده‌شکنی، ساخت‌گشایی، روش یا متد تحلیل پست مدرن است که هدف آن گشودن یا باز کردن تمام ساختارها یا شالوده‌ها است. مکتب شالوده‌شکنی، متن را به اجزا و یا پاره‌های مختلف آن تفکیک کرده و آن‌ها را از هم مجزا ساخته و عناصر متعدد متشکله آن را پاره می‌کند و از این طریق تناقضات آن را آشکار می‌سازد.

دکتر محمد ضیمران، مؤلف کتاب دریدا و متافیزیک حضور می‌نویسد: «قرائت یک متن چیزی است شبیه پی جویی آنچه در

آنتی تز و سن تز دیگر در جهان امروز کاربرد ندارد. فیلسوفان پست مدرن مانند نیچه، فروید، هایدگر، و دریدا رابطه و نگرش ما را نسبت به جهان هستی عوض کرده‌اند.

علم قرن نوزده و یقین علمی آن دوره دیگر اعتبار خود را از دست داده است قوانین جدید فیزیک مانند قانون نسبیت انیشتین (1955 - 1879) و «اصل عدم قطعیت» هایزنبرگ (1927 - 1901)، دریافت ما را از جهان پیرامون تغییر داده است. لذا اگر معماری علم است، باید این معماری بر اساس علم و فلسفه امروز و دریافت کنونی ما از خود و محیط اطراف باشد. معماری امروز ما باید از عمل و فلسفه قرن نوزده گذر کند و خود را با شرایط جدید و منطبق سازد. همچنان که معانی، مفاهیم و سمبل‌ها در علم و فلسفه عوض شده در معماری نیز باید عوض شود.

آیزمن معتقد است مدرنیست‌ها مدعی هستند که مدینه فاضله را باید در آینده جست‌وجو کرد، پست مدرنیست‌ها، نیز به دنبال این مدینه فاضله در گذشته هستند، ولی در معماری امروز باید این مدینه فاضله را در شرایط امروز پیدا کند. در این مورد وی از لغتی به نام Presentness به معنای «اکنونیت» استفاده می‌کند و معتقد است معماری در هر زمان و مکان باید اکنونیت داشته باشد. متعلق به زمان و مکان حاضر باشد. جهت رسیدن به شرایط فوق، باید قوانین گذشته معماری را در بر هم زد و از آنجایی که این قوانین قراردادی هستند و نه طبیعی، لذا بر هم زدن آنها ممکن است. حقایق و سمبل‌های گذشته باید شکافته شوند. (دیکانستراکت شوند) و مفاهیم جدید مطابق با شرایط امروز از آنها استخراج شوند.

پیتر آیزمن بر این باور است که در زندگی امروز ما دوگانگی‌هایی مانند وضوح و ابهام، ثبات و بی‌ثباتی، زشتی و



تصویر 1: فیلیپ استراک، نمای خارجی موزه گرونیگر، منبع:

www.wikipedia.org

از آثار جدید معماری دیکانستراکشن

محاق غیاب و نسیان قرار دارد و این که می‌توان غایت بن‌فکسی شمرد.»

دکتر ضیمران نظر دریدا را در این مورد چنین می‌نویسد: «بنیان فکنی روشی است که آدمی را از خواب یقین‌آور دکارتی بیدار می‌سازد و وثوق و اطمینان خیالی را از او سلب نموده و دغدغه تازه‌ای می‌آفریند.

خود دریدا می‌گوید: دیکانستراکشن یک متن به معنای بیرون کشیدن منطقی‌ها و استنباطات مغایر با خود متن است. در واقع گسترش درک مجازی است.

به طور کلی دیکانستراکشن نوعی واریسی یک متن و استخراج تفاسیر آشکار و پنهان از بطن متن است. این تفاسیر و تأویل می‌تواند با یکدیگر و حتی با منظور و نظر پدیدآورنده متن متناقض و متفاوت باشد. لذا در بینش دیکانستراکشن، آنچه خواننده استنباط و برداشت می‌کند واجد اهمیت است و به تعداد خواننده، برداشت‌ها و استنباطات گوناگون و متفاوت وجود دارد، خواننده معنی متن را مشخص می‌کند و نه نویسنده. ساختاری ثابت در متن و یا تفسیر واحد از آن وجود ندارد. ارتباط بین دال و مدلول و رابطه بین متن و تفسیر، شناور و لغزان است.

شخصی که این مباحث فلسفی را وارد عرصه معماری نمود، پیتر آیزمن معمار آمریکایی است. آیزمن به تنهایی با مقالات و سخنرانی‌های خود، بلکه با فضاها، کالبدها و محوطه‌سازی‌های متعددی که ساخته، فلسفه دیکانستراکشن را به صورت یکی از مباحث اصلی معماری در طی دهه هشتاد میلادی درآورد. آیزمن در مقاله‌ای به نام «مرز میانی» فلسفه مدرن و معماری مدرن را هر دو به باد انتقاد گرفت.

از نظر وقی، معماری مدرن بر اساس علم و فلسفه قرن 19 بنا شده. به عقیده آیزمن، بحث ارزشی هگل در مورد تز،

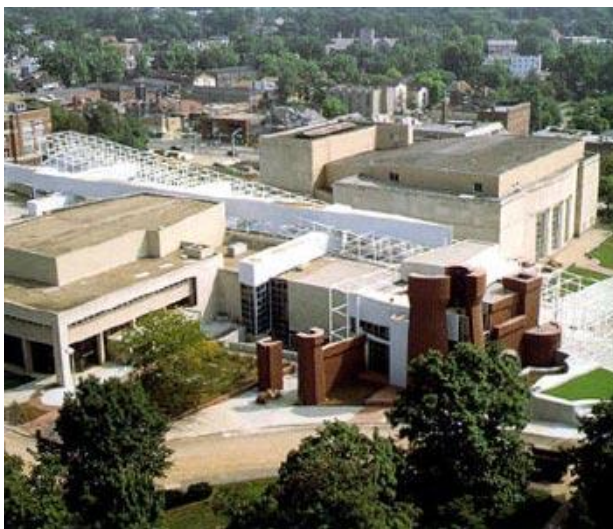


تصویر 2: فرانک گری، موزه ملی هوا، فضای امریکا، 1982-1984

احجام ناپایدار و متزلزل، عدم تقارن و تناسب نماد نماد های دیکاستراکشن هستند.

هر یک از معماران ذکر شده در فوق ساختمان خود را بین دروازه ورودی و ساختمان‌های طراحی شده توسط آیزنمن به گونه‌ای بود که فضای باریک بین دو ساختمان موجود در سایت را شکافته و در بین آن دو قرار گرفته بود. و تعجب بیشتر آنکه طرح وی به عنوان برنده اول اعلام گردید. از آن زمان سبکی در معماری به نام سبک دیکانستراکشن در مجامع بین‌المللی معماری مطرح گردید آیزنمن در تبیین طرح خود عنوان نمود که این نقطه محل ملاقات دو قشر نسبتاً متفاوت است. یکی دانشجویان و هنرمندان دانشگاه که کارهای خود را در این ساختمان ارائه می‌کنند و دیگری شهروندان و عامه مردم شهر که به دیدن این آثار می‌آیند. لذا دو کد یا نشانه برای هر یک از این دو قشر انتخاب شد.

یکی محورهای شبکه شطرنجی دانشگاه و دیگری محورهای شبکه شطرنجی شهر کلمبوس، این دو شبکه نسبت به یکدیگر 17 درجه اختلاف زاویه دارند. لذا هر شبکه به عنوان نشانه‌ای از هر یک از این دو قشر در محل سایت با یکدیگر



تصویر 3 و 4: پیتر آیزنمن، مرکز هنری وکسنر، منبع: galinsky.com
 آیزنمن در مورد این ورودی می‌گوید: «این نقطه محل ملاقات دو قشر نسبتاً متفاوت است. یکی دانشجویان و هنرمندان دانشگاه و دیگری عامه مردم... این دو گانگی در کالبد معماری ساختمان به گونه‌ای نمایش داده شده که هیچ یک بر دیگری ارجحیت ندارند و این دو محور همانند لبه‌های دو چاقو، بین دو ساختمان را باز کرده و خود در آنجا جایگزین شده است.»

زیبایی، سودمندی و عدم سودمندی، صداقت و فریب، پایداری و تزلزل، صراحت و ابهام وجود دارد. نمی‌توان از یکی برای استتار دیگری استفاده کرد، بلکه این دو گانگی‌ها می‌بایست در ساحت معماری به عنوان تجلی‌گاه شرایط زندگی امروز ما به نمایش گذاشته شود.

در گذشته و همچنین در معماری مدرن و پست مدرن آنچه حضور داشته، تقارن، تناسب، وضوح، ثبات، مفید بودن و سودمندی بوده است. ولی آنچه مورد غفلت قرار گرفته و غایت بوده، عدم تقارن، عدم وضوح، ابهام، بی‌ثباتی، فریب، زشتی و عدم سودمندی است. معماری امروز ما باید منعکس کننده شرایط ذهنی و زیستی امروز ما باشد و آنچه در معماری امروز ما مورد غفلت قرار گرفته، بخشی از زندگی امروز ما است. در معماری دیکانستراکشن سعی می‌شود که برنامه و مشخصات طرح مورد مطالعه و واریسی دقیق قرار گیرد.

همچنین خود سایت و شرایط فیزیکی و تاریخی آن و محیط اجتماعی و فرهنگی که اسیت در آن قرار گرفته نیز مورد بازبینی موشکافانه قرار می‌گیرد. در مرحله بعد، تفاسیر و تأویل مختلف از این مجموعه مطرح می‌شود. در نهایت کالبد معماری به صورتی طراحی می‌شود که در عین برآورد نمودن خواسته‌های عملکردی پروژه، تناقضات و تباینات بین موضوعات اشاره شده در فوق و تفاسیر مختلف از آن ارائه شود. لذا شکل کالبدی طرح به صورت یک مجموعه چند معنایی، ابهام‌برانگیز، متناقض و متزلزل ارائه می‌گردد که خود طرح زمینه را برای تفاسیر و تأویل بیشتر آماده می‌کند.

آیزنمن در مقاله «مرز میانین» از لغتی استفاده کرده به نام (Catachresis) به معنای دو پهلو یا موهوم آیزنمن در این مقاله می‌نویسد: «دو پهلو حقیقت را می‌شکافد و این امکان را می‌دهد که ببینیم حقیقت چه چیزی را سرکوب نموده است.»

یکی از اولین و شاخص‌ترین ساختمان‌های سبک دیکانستراکشن، مرکز هنرهای بصری و کسنر (1989 - 1982) در شهر کلمبوس در آمریکا است. در مسابقه‌ای که در سال 1982 جهت طراحی این ساختمان صورت گرفت، معماران معروفی از جمله مایکل گریوز، سزار پلی، آرتور اریکسون و پیتر آیزنمن شرکت کردند.

سایت این ساختمان در قسمت ورودی اصلی دانشگاه ایالتی اهایو در سمت شرق دانشگاه قرار داشت. عملکرد بنا، نمایش آثار هنرمندان و دانشجویان دانشگاه در آن بود.

تلاقی کرده‌اند. این دو گانگی در کالبد معماری ساختمان به گونه‌ای نمایش داده شده که هیچ یک بر دیگری ارجحیت ندارند و این دو محور همانند لبه‌های دو چاقو، بین دو ساختمان را باز کرده و خود در آنجا جایگزین شده است.

پس از باز نمودن و شکافتن فضای بین این دو ساختمان در سایت، آیزنمن متوجه پی‌های یک بنای قدیمی که مربوط به دانشکده نظامی بود گردید. این بنا در دهه پنجاه میلادی تخریب شده بود، ولی هنوز بخشی از پی‌های آن در زیر خاک در محل سایت مدفون بود. اگرچه این ساختمان دیگر وجود نداشت، ولی آیزنمن با واریسی دقیق سایت متوجه آن گردیده بود.

ولی این ساختمان را که دیگر در حاشیه و به تاریخ سپرده شده بود به عنوان بخشی از متن موجود که همان سایت پروژه باشد قرائت کرده و این قرائت را به صورت کالبدی نمایش داد. لذا در طرح آیزنمن، بخش‌هایی از ساختمان دانشکده نظامی که شبیه یک قلعه نظامی بود، در قسمت سر در ورودی ساختمان مرکز هنرهای بصری و کسندر بازنمایی و بازسازی شد. در طرح این مرکز هنری، آیزنمن بر خلاف سایرین توجه خود را معطوف آن چیزی نمود که در نگاه اول و قرائت نخست به نظر نمی‌آمد. وی با کندوکاری موشکافانه، مواردی همچون دوگانگی‌ها، تناقضات و مسائل و تفاسیر حاشیه‌ای را عیان و عریان نمود. به چه دلیل؟

به دلیل اینکه معماری باید نمود کالبدی ذهنیت زمان خود باشد. معماری دیکانستراکشن به عنوان یک سبک فراگیر و جهانی عمر نسبتاً کوتاهی داشت و از حدود یک دهه فراتر نرفت، ولی تأثیر شگرف و بنیادین به شیوه طراحی و نوع بازنمایی معنی و تفسیر در حوزه معماری داشت. این سبک به عنوان پیش زمینه سبک‌های متعاقب آن همچون معماری فولدینگ و معماری پیدایش کیهانی بود. از دیگر معماران سبک دیکانستراکشن می‌توان از فرانک گهری، ضاحا حدید، برنارد چومی و رم کول‌هاس نام برد.